

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# امام علی بن ابی طالب (ع)

تاریخ حلیلی نیرقن اول اسلام

غروب خورشید

عبد الفتاح عبدالمقصود

سایر سخن

سرشناسه : عبدالقصد، عبدالفتاح، ۱۹۱۲ - ۱۹۹۳ م  
Abdal - Maqsud, Abdal - Fattah

عنوان قراردادی : الامام علی بن ابیطالب. فارسی  
عنوان و نام پدیدآور : الامام علی بن ابیطالب: تاریخ تحلیلی نیم قرن اول اسلام/ عبدالفتاح  
عبدالمقصود؛ مترجم محمد مهدی جعفری  
مشخصات نشر : تهران، سایه سخن، ۱۳۹۰.  
مشخصات ظاهری : ۸ ج

شابک : دوره: ۵-۲۰-۶۳۰۴-۶۰۰-۹۷۸ ج ۱: ۲-۲۱-۶۳۰۴-۶۰۰-۹۷۸  
ج ۲: ۹-۲۲-۶۳۰۴-۶۰۰-۹۷۸ ج ۳: ۹-۲۳-۶۳۰۴-۶۰۰-۹۷۸  
ج ۴: ۳-۲۴-۶۳۰۴-۶۰۰-۹۷۸ ج ۵: ۰-۲۵-۶۳۰۴-۶۰۰-۹۷۸  
ج ۶: ۷-۲۶-۶۳۰۴-۶۰۰-۹۷۸ ج ۷: ۴-۲۷-۶۳۰۴-۶۰۰-۹۷۸  
ج ۸: ۱-۲۸-۶۳۰۴-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیا.  
مادرجات : ۱. طلوع خورشید، ج ۲. روزگار عثمان، ج ۳. فاجعه جمل  
ج ۴. واقعه صفین، ج ۵. بازی حکمت، ج ۶. غوغای نهر و ان  
ج ۷. نظام برابری، ج ۸. غروب خورشید  
عنوان دیگر : تاریخ تحلیلی نیم قرن اول اسلام  
موضوع : علی بن ابیطالب (ع) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق  
موضوع : اسلام - تاریخ - از آغاز تا ۴۱ ق  
موضوع : خلفای راشدین  
شناسه افزوده : جعفری، محمد مهدی، ۱۳۱۸، مترجم  
رده بندی کنگره : ۸۰۲۱۱۲۹۰ الف ۴۲/۳۵/۳۷ BPT  
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۱  
شماره کتابشناسی ملی : ۲۴۲۰۷۸۱

امام علی بن ابی طالب (ع) جلد هشتم: غروب خورشید

نویسنده: عبدالفتاح عبدالقصد مترجم: سید مهدی جعفری  
ناشر: سایه سخن لیتوگرافی و چاپ: واصف  
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۰ شمارگان: ۱۰۰۰ جلد  
بها دوره: ۱۲۳۵۰۰ تومان

➤ تلفن: ۶۶۴۷۵۴۲۰ - ۶۶۴۷۵۴۲۱ - ۰۹۱۲۶۴۹۱۸۲۸

➤ نشانی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، کوی بهشت آیین،  
پلاک ۱۹، طبقه همکف

# فهرست مطالب

آخرین سخن مترجم

از صفحه هفت تا صفحه شانزده

زندگی نامه نویسنده

از صفحه هفده تا صفحه سی

## فاجعه انبار

از صفحه ۱ تا صفحه ۵۰

- ۳ بازهم کوفه برای دفع دشمن به یاری بر نمی خیزد
- گرومی از باران بکری در انبار به استقبال شتافتند و دسته ای
- ۱۰ در انتظار شهادت به نوبت ایستادند!
- ۲۳ سپاه پیگرد، دیر به حرکت در می آید، و به دشمن نرسیده باز می گردد
- شایسته است شخص غیرتمند در برابر دردهای بسی توجهی از
- ۲۸ تأسف بگیرد!
- پس از مدت ها بی توجهی آیا بازهم سخنان آتشین امام افسردگان
- ۳۷ را به جوش می آورد؟

## کرم شبتاب

از صفحه ۵۱ تا صفحه ۹۹

- سرشت معاویه او را به کجروی و انحراف و ایجاد توهم فرمان می داد! ۵۳
- معاویه در روزگار و از گونگی ارزشهای والای انسانی و با استفاده از تمام وسائل پلید خود را موفق نشان داد! ۶۳
- معاویه برای جبران عقده حقارتش در برابر جنگاوری علی، به سفری ملجأ اجویانه در عراق دست می زند! ۷۰
- نمایشهای عوامفریبانه معاویه، برای معاصران مرعوبش جذبه داشته است، اندیشمندان پسین فریب نمی خورند! ۸۲
- توطئه های ابهام انگیز باعث اشتباه ظاهرینان شده است، ژرفنگران حقیقت را درمی یابند! ۹۱

## تاریخ رسوا

از صفحه ۱۰۱ تا صفحه ۱۸۸

- معاویه در نقشه خود برای فریفتن زیاد شکست می خورد! ۱۰۳
- افسانه خیانت ابن عباس، از ساخته های هولناک تاریخ اموی است! ۱۱۹
- واقعتهای تاریخی و منطق طبیعت، حادثه کناره گیری و اختلاس ابن عباس را تکذیب می کند! ۱۳۲
- توطئه گر امیر الحاج تعیین می کند و شایعه می پراکند، اما نیرنگهایش، همیشه رسوا است! ۱۵۱
- هدف همیشگی امام همبستگی جهان اسلام بود، نه تقسیم آن با معاویه. ۱۶۷
- حقایق تاریخی مسلم، بسته شدن پیمان آشتی را دروغ می داند! ۱۷۷

## امیر دسیسه‌ها

از صفحه ۱۸۹ تا صفحه ۲۴۶

- تجاوز کاریهای معاویه، احساس ضرورت جنگ عمومی را در  
 مردم عراق بیدار می‌کند نه اندیشه آشتی را! ۱۹۱  
 امام باسخنان بیدار سازنده خود جمعیت را آماده شتافتن به میدان  
 جنگ می‌سازد! ۲۰۳  
 معاویه در بیت المقدس امیر المؤمنین می‌شود، و با اطمینان  
 به قدرت خود وضع دشمن به سوی میدان جنگ به راه می‌افتد! ۲۱۴  
 معاویه با انحراف از جاده مستقیم حق به مقصد می‌شتافت، و امام  
 در مسیر ترسیمی خدا برای انسانها گام می‌گذاشت! ۲۳۰

## شهید محراب

از صفحه ۲۴۷ تا صفحه ۳۴۲

- سرانجام، تقدیر بازی را برد، نه توطئه گر شام!  
 نخستین نطفه توطئه، برای شهادت نوزاد کعبه، در مسجد الحرام  
 بسته می‌شود! ۲۶۲  
 امام قاتل خود را به حاضران در مجلس می‌شناساند! ۲۷۴  
 هدف این متعصب بی‌مغز با آن خائن توطئه گر هماهنگ است! ۲۸۶  
 کشتن علی بن ابی طالب کابین زیبا روی نیم التراب می‌گردد! ۳۰۱  
 اشعث بن قیس قاتل را به تعجیل می‌خواند و پیشگیری حجر بن  
 عدی لحظه‌ای به تأخیر می‌افتد ۳۱۴  
 امام، بانگ نماز بر لب، شهید می‌شود! ۳۲۷

اینک که به فارسی برگردانیدن زندگیتان  
سراسر آموزنده و پربهای نخستین پیشوای  
بزرگوار و بیمانند انسانها، پس از پیغمبر اسلام،  
امام علی بن ابی طالب (ع)  
با این جلد به پایان می‌رسد؛

از سروران و برادران و دوستانی که در  
این راه سختیما و توانفرما، برانگیزنده و یار و  
همراهیم بوده‌اند درخواست می‌کنم سپاس و  
ستایش ژرف مرا بپذیرا گردند.

آخرین سخن مترجم

## بِاسْمِهِ تَعَالَى

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ؛ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ وَهُمْ مَن يَنْتَظِرُ، وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا ۝

از میان گروندگان راستین مردانی در پیمان خویش با خدا به راستی وفادار و پایدار ماندند. لذا برخی از ایشان پیمان را به انجام رسانیدند و برخی دیگر چشم به راه نوبت خویش دارند تا پیمان را به انجام رسانند و هیچ نوع دگرگونی در آن به وجود نیاوردند.

در هر مجتمع عده‌ای ناچیز و با شماره‌ای اندک هستند که در نتیجه بهره‌مند بودن از حکمت، یعنی درک درست روابط درونی و بیرونی مسائلی که در میان مردم، از سوی طبیعت و از سوی خودشان، می‌گذرد؛ واستنتاج به‌جا از امور، وظیفه‌ای سنگین‌تر از دیگران بر عهده دارند، و پیمانی طبیعی با پروردگار و آفریننده خود بسته‌اند که هرگز نمی‌توانند از زیر بار کرانش شانه به یکسو زنند و در برابر گرسنگی متمرسیده و پر خوری ستمگر آرام گیرند و خاموش بنشینند. گروهی فرصت پیش آمده را مقتّم شمرده با نمونه ساختن خویش از جهت عمل، پیمان با خدا بسته را به انجام می‌رسانند و گروهی دیگر چشم به راه فرصت تازه‌ای هستند تا به دنبال مشعلداران، نقش بایسته خویش را ایفا کنند.

شاگرد راستین و گرونده ژرفین مکتب و الای اسلام و پرورش یافته شایسته پیامبر عالیقدر اسلام، امام علی بن ابی طالب، در این زمینه سخنها دارد و داغ دلہائی در سینه نهفته است که ہر داغ آن برای سوختن جہانی افسردہ بسندہ است. از آن جا کہ این جلد و جلد قبل بیشتر بیان ہمین ناراحتیہا است از آوردن نمونہ خودداری می شود و اینکہ کہ ترجمہ این کتاب گرانقدر با این جلد بہ پایان می رسد، نگاہ گذرانی فہرست وار در تمام مطالب از جلد نخست تا کنون لازم بہ نظر می رسد، و در ضمن اقداماتی کہ در زمینه ترجمہ انجام گرفته نیز یادآوری می شود و بالاخرہ آماری کسبی دادہ می شود تا حجم کار نیز روشن گردد.

نخستین جلد بانگاہی ژرف امازود گذر در تاریخ گذشتگان پیچیدہ در بساط روزگار ان سپری شدہ آغاز می شود و بہ ریشہ اختلافات و کینہ توریہا و رقابتہای میان بنی ہاشم و بنی امیہ کہ در نہایت بوسیلہ امام از شاخہ بنی ہاشم و معاویہ از تیرہ بنی امیہ بہ اوج خود رسید، با بیانی تحلیلی می پردازد و با زادہ شدن نوزادی مبارک و خجستہ قدم در خانہ خدا از تاریخ ماقبل اسلام بہ تاریخ درخشان اسلام با می نهد و با این نقطہ عطف بسیار مہم در زندگی بشریت، ماجراہا و حوادث انسان ساز و شناسانندہ انسانیت بہ انسان را، بہ عنوان مقدمہ ای روشنگر و مدخلی برای اصل کتاب، بررسی می کند.

و همچنانکہ نام توضیحی کتاب است، نیشن نخست تاریخ اسلام را در محور زندگی امام علیہ السلام تحلیل می کند، زیرا آن شخصیت عالیقدر از حقیقت اسلام جدا نبود و اسلام را بدون توجہ بہ وجود او مورد بررسی قرار دادن کاری بیہودہ و نارسا و ناشی از بی اطلاعی و احیاناً غرضورزی است. شرح زندگی امام در آغاز طلوع اسلام و بعثت رسول اکرم، روزگار ناتوانی اسلام و تصمیم تاریخی مہم ہجرت پیغمبر بہ مدینہ، جنگہای مسلمانان با حق ناشناسان و بہ لجن روی آوردگان، افتخاراتی کہ در این جنگہا، کہ ہمہ در خدمت

به کمال رسیدن انسانیت بود، نصیب امام می‌گردد، و بالاخره آغاز رنجها و گرفتاریهای آن بزرگمرد که بارحلت پیامبر اسلام، دچار وی می‌شود و در تمام این مدت خاشاک در چشم و استخوان در گلو، نه از بیم تفرق کلمه مسلمانان یارای قیام و گرفتن حق خویش را دارد، و نه حق را در مجرای اصلی خویش مشاهده می‌کند تا با خیالی آسوده به وظیفه فردی بپردازد، گرفتاریهای گوناگونش در دوران خلافت خلیفه اول و دوم و تشکیل شورای عمر ساخته برای انتخاب جانشین او و توطئه بنی‌امیه برای به دست گرفتن سلطنت و تبدیل نظام نبوت و امامت که در جهت پیشرفت و تکامل بشریت بود، به قدرت و سلطنتی مستبدانه در جهت استعباد خلق خدا و چریدن ولذت بردن و بالاخره به خلافت رسیدن عثمان و پیروزی بنی‌امیه، مطالبی است که در جلد اول «طلوع خورشید» شرح داده شده است.

در جلد دوم: «روزگار عثمان» مطالب زیر را می‌خوانیم: شیوه زمامداری عثمان و اعمال و رفتار آن خلیفه در بازه ابوذر و بذل و بخششهای بی‌حساب و نامشروع، تحلیل عوامل و اصول سیاست عثمان، شورش و اعتراض خلقهای ستم‌سیده در شهرها، و نظرو رفتار او با امام، موسسه‌داری کردن فتنه و آمدن انقلابیون از شهرها به مدینه، موضعگیری امام در برابر انقلاب و عثمان و بالاخره قتل عثمان؛ بیعت مصرافه خلقهای اسلام با امام، إلغای امتیازات و برقراری مساوات علوی، عزل کارگران قبل، موضعگیری نخستین معاویه و عایشه و طلحه و زبیر در برابر امام.

جلد سوم: «فاجعه جمل» مطالب زیر را در بردارد: نقشه عایشه و طلحه و زبیر و دیگر یاران او برای برپا ساختن جنگی علیه امام، رفتن آنان به بصره، حوادثی که در بصره می‌گذرد، واکنش امام در برابر توطئه گران، موضعگیری منفی ابوموسی اشعری و اقدام مالک اشتر و عمار یا سر علیه وی، پیوستن سپاه کوفه به اردوگاه امام، امام با زبیر و طلحه

ملاقات می‌کند، زیر پشیمان شده از میدان جنگ بیرون می‌رود، توطئه گران جنگ را شعله‌ور می‌سازند، جنگ امام و متلاشی شدن صفوف دشمن، طلحه بوسیله همپیمان خود مروان مورد اصابت قرار می‌گیرد، عایشه فرماندهی سپاه شکست خورده را به دست می‌گیرد، کشته شدن شتر و پایان جنگ، امام بر بالین جسد طلحه و دیگر دشمنان مقتولش اشک می‌ریزد، زیر در نماز غافلگیر می‌شود و امام به قاتل او جهنم را بشارت می‌دهد، و بالاخره با فرستادن عایشه به مدینه این فاجعه به پایان می‌رسد.

«واقعه صفین» عنوان و محتوای جلد چهارم است که موضوعات زیر را عرضه می‌دارد:

مؤکب امام دو میدان عمومی شهر فرود می‌آید و به کاخ نمی‌رود، کوته مرکز حکومت علی می‌شود، امام پیغام روشنی برای معاویه می‌فرستد، معاویه با عمرو عاص همپیمان می‌شود و به بیدار ساختن تعصبات قبیله‌ای می‌پردازد، افکار عمومی شام را می‌فریبد و علی را قاتل عثمان معرفی می‌کند، بردگان درهم و دینار به سوی معاویه می‌روند، توطئه علیه کارگزار مصر صورت می‌گیرد، پیشتازان حزب خدا به سوی شام حرکت می‌کنند، جریانهای میان راه و استفاده‌های آموزنده امام از مناظر بین راه، نخستین برخورد پیشتازان عدالت با جلوداران خیانت، توطئه معاویه برای انفجار فرات، معاویه آب را می‌بندد، سپاهیان علی آب را پس می‌گیرند، مذاکره برای صلح در ماه آتشبس شدت می‌گیرد ولی به جایی نمی‌رسد، امام با تمام افراد سپاه به جنگ می‌رود، از ترس شمشیر علی، معاویه خود را پنهان می‌سازد و عمرو عاص غورتش را آشکار می‌کند.

دنباله واقعه صفین به جلد پنجم: «بازی حکیمیت» کشیده

می‌شود و...

میدان نبرد به نفع سپاهیان امام تغییر می‌کند، با کشته شدن عمار یاسر شامیان به حقیقت علی و بطلان معاویه پی می‌برند ولی با نیرنگ تازه عمرو عاص در میان آنان شایع

می‌شود که عمار را کسی کشته که به جنگ معاویه آورده است! به نیرنگ عمرو عاص قبر آنها بر سر نیزه زده می‌شود و اشعث و خیانتکار به آتشبس دعوت می‌کند، امیر المؤمنین را مجبور می‌کنند که آتش نزدیک به پیروزی را از جبهه نبرد بازگرداند، امام را مجبور به انتخاب حکم مقرر و احمق می‌کنند، پیماننامه حکمیت - نوزاد نا مشروع معاویه و اشعث - و مطالب شوم آن، برخی از سپاهیان از خواب بیدار می‌شوند و شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» می‌دهند، ابوموسی با همان نظر پیشین به مقر حکمیت رهسپار می‌گردد، در راه بازگشت به کوفه مخالفان راه خود را از امام جدا کرده به خزوه می‌روند، استدلالهای امام پراکنده را از میان برمی‌دارد، خزوه تصمیم به هجرت از کوفه و جهاد می‌گیرند، تأخیر اعلام نتیجه حکمیت همه مردم را بیتاب کرده است، بالاخره کوه خیانت و منفی بافی موش کور و پلیدی می‌زاید!

جلد ششم: «غوغای نهران» اختصاص به مطالب زیر

دارد:

علی و یاران با بررسی در نتیجه حکمیت، تنها چاره را تجدید جنگ می‌بینند. خوارج در نهران اردو می‌زنند، از ترس موعوم خوارج، کوفه از رفتن به نبرد شام منحرف می‌شود، لذا امام به ناچار به سوی خوارج می‌رود، بدترین گروه بوسیله بهترین شخص از میان برداشته می‌شود. معاویه با مشاوران خود در باره تصرف مصر صحبت می‌کند، محمد بن ابی بکر به مصر اعزام می‌شود، با نصب آتش به استانداری مصر، تخت معاویه به لرزه و عوامل توطئه به کار می‌افتد، مالک آتش بوسیله مزدور معاویه ترور می‌شود، خبر شهادت محمد، برای امام، اندوهی بی‌پایان بود، معاویه برای ایجاد آشوب در بصره به تقویت «ستون پنجم» دست می‌زند، هیزمکش آتش بصره، خود هیزم آتش توطئه شام گردید! وحدت، پایه حکومت و مجتمع اسلامی است، عوامل ضعیف مجتمع اسلامی از درون بود نه از بیرون، تعلیمات والای انسانی،

چون گوش شنوا نیابد به نتیجه نخواهد رسید.

جلد هفتم: «نظام برابری» مطالب زیر را دربر دارد:  
داستان فرارِ خِزْرَتِ اِزْحَق و تعقیبِ اوازِ سوی فرماندهان  
امام و بالاخره پس از دو سال فرار و پیگرد و جنگ و گریز  
کشته می‌شود و افرادش اسیر گردیده به کوفه آورده می‌شوند  
جریان عبور آنان از اهواز مَصْفَله را به یک جوانمردی و سپس  
خیانت به بیت المال و بالاخره فرار از عدالت وادار می‌کند،  
سپس جریان حمله‌ها و کشتار و غارت ضحاک بن قیس و نعمان بن  
بشیر به سرزمین عراق و غفلت و سستی کوفیان است. سیاست  
امام مبتنی بر مساوات و جزئی از قانون تکامل بود نه در نتیجه  
عدم درک تکامل مجتمع، حکومت امام بر پایه حق و مساوات  
و عدالت عملی کتاب خدا بود، نه بر اساس تسلط فرد یا طبقه‌ای!  
اقدام امام باز گرداندن به اصل ترک شده بود نه دگرگون  
ساختن اصل! فارسانی آگاهی ملی نگذاشت برنامه‌های والای  
امام عملی گردد. نه آنانکه خدایش دانستند به بندگی نشستند،  
نه آنانکه امامش خوانند به بیاری او برخاستند. و بالاخره فاجعه  
یمن و حمله بَسْر و حشی و خونخوار آخرین پرده این داستان  
است.

مطالب جلد هشتم «غروب خورشید» پیش روی خوانندگان  
ارجمند است و از ذکر مطالب آن خودداری می‌شود.

بار دیگر توضیح کوتاهی در زمینه امر ترجمه به آگاهی  
علاقه‌مندان بدین مجموعه می‌رساند تا اگر نظری و پیشنهادی،  
یا استیضاح و استفساری به ذهن خوانندگان می‌رسد بدانند که  
آن نظر یا استیضاح را متوجه چه کسی کنند.

چنانکه پیش از این نیز در مقدمه‌های جلد‌های قبل به  
عرض رسید؛ نویسنده دانشمند برای هیچیک از جلد‌ها و بخش‌ها  
و فصل‌ها - جز دوسه بخش - نامی و عنوانی تعیین نکرده است،  
مترجم با استفاده از مطالب هر فصل عنوانی برای آن برگزید  
که بیشتر این عنوان‌ها به صورت فعلی بیان شده‌اند تا جریان و  
استمرار مطلب و زنده بودن آن حفظ گردد، و از مجموع

عناوین فصلها اسمی برای بخش انتخاب شده معمولاً از دو کلمه و به صورت يك تعريف وصفی می باشد، و نام هر جلد هم از مجموع مطالب تعیین گردید و نام هر جلد معرف محتویات آن می باشد. مطلب دیگر پاورقیهای کتاب است که نویسنده ارجمند در سرتاسر این چند جلد يك پاورقی هم ندارد و اگر توضیحی به نظرش لازم رسیده، به صورت آوردن در ضمن مطالب یا به شکل جمله معترضه آورده است. مترجم عالیقدر و آگاه جلد اول پاورقیهای توضیحی و انتقادی فراوانی در آن جلد دارد و در دیگر جلدها علاوه بر چند پاورقی توضیحی، بیشتر محل سخنان حضرت علی در نهج البلاغه - در صورتی که ضبط شده باشد - تعیین گردیده است، و قصد این بود که سند و مآخذ همه مطالب و گفته ها تعیین شود، لیکن نیاز به وقت و مطالعه وسیعی دارد که ان شاء الله به فرصت دیگری برای چاپهای بعد موکول می شود، و فهرستهای لازم و گوناگونی از آیات قرآن و احادیث نبوی و کلمات امام و اشعار نیز جزء وعده هائی است که از خدا توفیق عملی شدن آنها در فرصتی نزدیک خواسته می شود.

و اما آماری که وعده داده شده بود:

متن عربی که نخست در ۴ جلد طرزریزی شده بود بالاخره در نه جلد و در حدود ۲۲۰۰ صفحه پایان یافت و مجموعاً حدود بیست و چهار سال میان جلد اول تا نهم فاصله بود و مشتاقان را در انتظار انجام خود نگه داشت.

متن فارسی که تبدیل به هشت جلد گردید، در سال ۱۳۳۵ و ۳۷ خورشیدی روی جهان را دید و با فاصله ای ده ساله بوسیله مترجم جلدهای بعد دنبال گردید، و جلد دوم در تیرماه سال ۱۳۵۰ چاپ شد، و جلد اول نیز به شکل جلدهای بعد در آبان ۱۳۵۱ تجدید چاپ گردید، و بالاخره پس از سه سال و نیم جلد هشتم و آخرین جلد در دی ماه ۱۳۵۳ تقدیم خوانندگان می شود، متن فارسی بدون مقدمه های مترجمین، که خود به - تنهائی حدود ۱۸۰ صفحه است؛ در هشت جلد، و ۴۱ بخش و

۳۳۴ فصل و ۳۴۰۰ صفحه و حدود ۸۰۰۰۰۰ کلمه به پایان رسید. و امید آنکه از این مطالب زیاد که در جهت شناساندن علی و تاریخ نیمقرن اول اسلام، با تجزیه و تحلیل علمی حوادث، نوشته شده است، مورد کیفی هنگامی نیز نصیب خوانندگان بشود تا نویسنده و مترجمین و ناشر به پاداش بایسته خود برسند.

اینک با اظهار خوشوقتی، به وعده‌ای عمل می‌شود که از جلد سوم به بعد منتظر آن بودیم، و آن زندگینامه نویسنده است که در آخرین فرصت، به دست ما رسید و ترجمه شد، تصویر وی زینت بخش پشت جلد است و شرح حال در متن می‌آید تا خوانندگان از زندگی شخصیتی آگاه شوند که تلاش سی ساله او را در جهت تحلیلی زندگی امام علی بن ابی طالب و حوادث تاریخ ساز دوران پرفراز و نشیبش در پیش رو دارند. امید آنکه دیگر آثار برارزش نویسنده عالیقدر نیز که به همین سبک است بوسیله مترجم تقدیم خوانندگان گردد و چنانکه وعده داده اند، در تهران به دیدار ایشان برسیم.

امید آنکه اگر نقص و اشکالی در ترجمه به نظر خوانندگان گرامی رسید مترجم را در جریان گذارند شاید حتی المقدور در چاپهای بعد، ان شاء الله، برطرف و اصلاح گردد. به امید توفیق.

مترجم

تهران - دیماه ۱۳۵۳ خورشیدی

ذیحجه ۱۳۹۴ هجری قمری

## زندگینامه نویسنده

بدینوسیله از استاد گرانقدر،  
عبد الفتاح عبدالمقصود، که با وجود  
اکراه داشتن از نوشتن شرح حال خود،  
درخواست مترجم را پذیرفتند و شمه‌ای  
از زندگی علمی و مطبوعاتی خود را  
در اختیار خوانندگان فارسی زبان  
این کتاب قرار دادند، صمیمانه  
مپاسگزار می‌شود.

به عنوان وفا کردن به راستی و صراحت، - بر پایه معلومات  
و تفکرات یا اعترافات - دوست دارم ملاحظاتی چند را که  
نمایانگر «چهره قلبی و درونیم» می‌باشد، در برابرتان بگذارم،  
همان چهره‌ای را که سر آن دارید به شکلی نزدیک به حقیقت ترسیم  
کنید:

۱- بر آن بودم که «در لاک فرو رفته» در خود باشم.  
بیشتر وقتها تنها در برابر یاران برگزیده ظاهر می‌شدم.  
گوشه‌ای دور از جهان خداوندان قلم برگزیده گونی خود را  
با وجود داشتن مرکب‌هایی، از آن کاروان عقب مانده می‌دیدم.

خدایش رحمت کند و پاداش خیر دهد برادرم عبدالحمید السَّحَّار را که تلاشهای مخلصانه‌ای بذل کرد تا مرا از آن گوشه‌گیری بیرون آورد و برای پرش و به‌راه افتادن آماده ساخت.

۲- با وجود اطمینانم به درستی گفته‌ها، قرارم بر این است که در گزارش به‌چیزی جز یاد و حافظه‌ام استناد نکنم. هرگز علاقه‌ای به تدوین خاطرات و یادداشت روزانه نداشته‌ام که به هنگام نیاز بدانها مراجعه کنم، و هیچوقت بریده روزنامه یا مجله‌ای را که روزی در باره من ستایشی را نوشته باشد یا با نکوهش و بدگویی یاد کرده باشد گردآوری نکرده‌ام. و خاطرات، چنانکه می‌دانی، خیانتکار زبردستی است، لذا اختیار داری که هرچه را در زیر می‌نویسم بیاوری و هرچه را نمی‌خواهی حذف کنی.

زادروز: ۱۰ ژوئن ۱۹۱۲ [۲۳ جمادی‌الآخر ۱۳۳۰ هجری قمری / ۲۰ خردادماه ۱۲۹۱ هجری شمسی]

زادگاه: «کَنْزِ عَشَوَی»؛ کوئی ملی و ریشه‌دار در ملیت، در ناحیه‌ای از «راقوت» کهن، یا همان خود «راقوت»، دیهی کوچک که اسکندر کبیر شهر بزرگی به نام خود در آن جا برپا ساخت، این محل در میان دریای مدیترانه و مصب ترعه محمودیه به شکل شبه جزیره‌ای درآمده است. در خانواده‌ای، به حساب آن زمان، میانه‌حال، و به حساب روزگار کنونی، نادار!

### دوران آموزش

۱- دوره ابتدائی: مدرسه رأس‌التین.

۲- دوره متوسطه: مدرسه عباسیه.

۱- همه خاطرات استاد بدون کم و کاست ترجمه شد، باشد که هر کلمه‌اش درسی گرانقدر دهد.

۳- دوره دانشگاهی: لیسانسیه در رشته تاریخ اسلامی  
دانشکده ادبیات دانشگاه اسکندریه. در آن دوران هم کارمند  
بودم و هم همسرو هم پدر.

### تحقیقات عالی:

روابط عمومی: مدرسه عالی افکار عمومی و اطلاعات.  
اداره علیا: دوره کارآموزی برای رهبری و سرپرستی کارمندان  
(المعهد القومي للإدارة العليا) = مدرسه ملی اداره عالی.

### کارهای اداری - نخست کارهای دولتی:

کارمند دفتری راه آهن. رئیس دایره - بازرس اداری.

### دوم در بخش خصوصی:

کارشناس انتشارات و تبلیغات در مؤسسه اقتصادی.  
رئیس انتشارات و تبلیغات در سازمان مصالح ساختمانی  
و حرارتی. مدیر کل روابط عمومی در سازمان فوق.  
مدیر کل امور اداری و عضو شورای اداری شرکت  
آسیاهای شمال اسکندریه.

### سوم به عنوان کارهای موقت

رئیس دفتر آقای معاون رئیس جمهوری (حسن ابراهیم)  
در امور اتحاد سوسیالیستی.  
رئیس دفتر آقای نخست وزیر (محمد صدقی سلیمان) در  
امور تحریر و انتشارات.

### تجربیات قلمی:

شاید آنچه مرا بر آن داشت که در خلال پنجاه سال گذشته

از روزگار جوانی و سن کم رو به طرف نویسندگی بیاورم «تشویقی» نسبی بود که وادارم کرد قلم را به حرکت در آورم و از نوشتن در دفتر به روزنامه سیاره و از آن به نوشتن برای رادیو و بالاخره به «کتاب» بپردازم. برای مثال:

### الف - در دهه دوم قرن (۱۹۲۹-۱۹۲۰)

۱- در این سالها که به دوران کودکی «رسیده شده!» یا کودکی «خردی» من برمی گردد تلاشهایم صرف ورق پاره هائی می شد که دوزیتون یا پنیر یا سبزی خریداری شده می پیچیدند. تا برای اشباع حس کنجکاوی و عشق به خواندنم، کلمات چاپ شده در آنها را بخوانم: و این احساس مانند همه همسالان آنهاست من شدید بود. و ارزش این کار مشخص است!

۲- نخستین کلمات قدردانی و تشویقی که به من گفته شد، و تا کنون در حافظه و خاطره ام عمیقاً مانده است، عبارتی بود که آموزگار مدرسه ابتدائی به عنوان توضیح در زیر انشائی که نوشته بودم، در دفترم نوشت، شگفتا! آن عبارت چنین بود: «می بینم که بلاغت و رسائی بیان و مهارت در گفتار از آینده خوب تو مژده می دهد». و از آن شگفتی این که در آن روز از سن ده سالگی فراتر نرفته بودم. در آن روز خیلی خوشحال شدم. رگهای گردنم از به خود بالیدن و تفاخر بیاد کرد، و معنی آن «مدال لفظی» را که استادم به سینه من نصب کرده بودند می دانستم، آنچه می دانستم سخن ستایش گونه او بود!

۳- در سال چهارم معلم زبان عربی تصمیم گرفته موضوعی را که من درباره (کشتی در حال سوختن) نوشته بودم پلی کیبی کند و نسخه های آن را بر روی شاگردان کلاسهای مختلف، به عنوان نمونه و سرمشق، پخش کند. بدون شک موقعیت بسیار خوبی بهره من ساخت.

۴- برای مجله «السيف والناس» که به نوشته های کودکانی چون من در باره خوشمزگیها و لطیفه گوییها و داستانها و زَجَل (اشعار عامیانه) و شعر توجه نشان می داد، چند داستان کوتاه هماهنگ با من آن روزهایم و با «فرهنگ» نارسیده محدودم فرستادم و آنها را منتشر ساخت.

### ب- در دهه سوم ۱۹۳۹-۱۹۴۰

۱- در نوشتن مجله محلی هفتگی «الناسح» در اسکندریه شرکت کردم، و موضوعاتی در آن ترسیم می کردم که اکنون به یادم نیست و برخی از آنها به صورت مصور و سیاه قلم بود و سخنی نداشت. لیکن مهمترین مطلبی که در آن می نوشتم سر- مقاله اش بود که پیرامون نقد سیاسی و اجتماعی و تفسیر حوادث جاری دور می زد.

۲- شیفتگی به امور مطبوعاتی مرا برانگیخت که مستقلاً مجله هفتگی «الحديث» را به حساب شخصی خودم منتشر کنم، و برای گرفتن اجازه انتشار آن تلاشی پیگیر از خود بروز دادم، و کوشش جانکاه بسیار، و پول گزافی در سایه چیزی به نام قانون «مطبوعات» صرف کردم. حتی درس خود را در دانشسرای تربیت معلم قطع کردم تا با فراغ خاطر به امور مطبوعاتی آینده بپردازم. خدا ابوالسباع اسماعیل صدقی پاشا، نخست وزیر و وزیر داخله آن روزگار را بیامزد، پس از اینکه تمام خواسته های مقامات را پذیرفتم و همه شرایط و عوامل انتشار مجله را فراهم ساختم، و پس از اینکه ابوالسباع رشته آرزویم را گسترش داد و برای مدتی زیاد با تمایلاتم سازگاری کرد، ناگهان چون گر به ای که باموش بازی می کند خود را نشان داد! یکباره بطور کامل با دادن امتیاز خودداری ورزید و ترسید که وفد مصر، این مجله مرا به جای یکی از مجلاتش که نخست وزیر از پیگیری

برای لغو امتیاز و مصادرهٔ دارائش دست نمی کشید، استفاده کند.  
۳- یکی از داستانها را به استاد «حسین شفیق المصری»  
سر دبیر مجلهٔ «الانین» عرضه کردم، بدون سابقهٔ آشنائی قبلی  
شگفتی بسیاری اظهار کرد و آن را در صدر مجله و پیش از داستان  
داستان نویسه‌های حرفه‌ای منتشر کرد و آن را با منظره‌های سمبلیک  
زنده‌ای آراست و این کار را به عنوان نشان دادن موقعیت  
برجسته‌اش در میان سایر داستانها انجام داد، در حالیکه تصاویر  
آنها رسماً و خطوطی بیش نبود.

استاد حسین تصمیم گرفت دروازهٔ حرفه‌ای شدن را به  
رویم باز کند و در برابر آنچه می‌نویسم مزد و پاداش درخوری  
بپردازد. چند روز منتظرم گذاشت تا «امیل بك زيدان»، صاحب  
امتیاز مجله، از پاریس باز گردد، زیرا او بهترین شخص و  
تواناترین و سخاوتمندترین فردی بود که می‌توانست به من  
پاداش دهد، لیکن برخلاف انتظارم غافلگیر شدم، زیرا امیل بك  
علی‌رغم اظهار شگفتی آشکارش از نوشتهٔ من اصرار به دور ساختن  
من از مجلهٔ «الانین» داشت. چرا؟ او مجلهٔ دیگرش «کل شیء»  
را به من پیشنهاد کرد تا چیزی مناسب به جهتگیری آن مجله،  
که هیچ کاری با داستان نویسی نداشت، در آن بنویسم. چرا؟ او  
(نظارش این بود!) که قلم من می‌تواند چیزهایی سودمندتر از  
داستان برای خوانندگان بنویسد. باز هم چرا؟

شیوهٔ کار من برای موضوعات جنی شایسته‌تر است. باز  
هم چرا؟ داستانهایم برتر از سطح درك خوانندگان «الانین»  
است... و عذرهایی دیگر...

یقین کردم که آن شخصی در شیوهٔ رفتار خود تجدید  
نظر نمی‌کند و حتی چیزهایی را که دوست ندارد آشکارا به من  
بگوید در درون پنهان می‌دارد. آنچه را که در آن روز پیش  
از روبه‌رو شدنم با او دانستم و از من می‌پوشانید این بود که

تمام این رفتارش به خاطر ارضای يك داستاننویس حرفه‌ای یا دیگری از نویسندگان مجله «الائین» یعنی خوشنود ساختن کسانی بود که برایشان رنج آور می‌نمود که داستانهای جوان نورسیده‌ای چون من «از خیابان» مقام صدارت را پیدا کند، نه داستانهای آن نویسندگان با سابقه. لیکن من سرم را بالا گرفتم و خواست او را نپذیرفتم و در جریان امواج لجاجت پرهیجانی - آری پرهیجان - افتادم و باعث شد به نظرم چنگ بزنم! یا «الائین» یا «هیچ چیز» و نه «همه چیز» [مجله کل شیء]! یا داستانتقووسی، و یا مطلقاً هیچ چیز. و بیگمان این تصمیم از حماقتم بود! حرارت و تندی و تیزی خود خواهانه جوانیم فرصتی طلایی را از دست داد که هیچ خردمندی حاضر به از دست دادن آن نیست. اگر در زمان، به پشت سر باز می‌گشتم آن پیشنهاد سخاوتمندانه‌ای را که رد کردم می‌پذیرفتم... و اگر اکنون به «داستانهای» آن روزگار که بدانهامی‌بالیدم باز کردم، آنها را سزاوار چنان تلاش و اهتمامی نمی‌بینم.

بدین ترتیب با صاحب امتیاز «ومین مؤسسه مطبوعاتی مصر» آن روزگار درموردی اختلاف پیدا کردم که درخور اختلاف نبود. و گوشم را در برابر پند و نصیحت‌های نویسندگان بزرگ استاد حسین شفیق المصری رئیس التحریر و امیدواری استاد بزرگوار محی‌الدین فرحات سردبیر بستم. از اداره الهلال در خیابان امیر همچون طاووس که از زیبایی پروبالش زیان دیده است بیرون آمده با به خیابان گذاشتم تا پس از اینهمه تلاش از سابقه خود دست کشیده به عنوان يك «نویسنده» در راه آهن با حقوق ماهیانه پنج جنیه [فعلاً هر جنیه ۱۷۰ ریال است] به کار بپردازم.

## ج- در دهه چهارم قرن: ۱۹۴۹-۱۹۴۰

۱- گمان می‌کنم پریشانی بر طول مدت نخستین زندگیم سایه می‌انداخت؛ و این امری طبیعی بود، در خلال آن مدت میان نوشتن داستان و مقاله و گزارش و ترانه و نمایشنامه و نمایشهای رادیوئی گرفتار بودم و پیوسته با سرگردانی دست به گریبان بوده نمی‌دانستم کشتی خود را در کدامیک از آن لنگرگاهها نگه دارم. حتی به نقاشی هم پرداختم.

۲- ولی خود را مشاهده کردم که با گامی تا اندازه‌ای استوار به نوشتن ترانه روی آورده‌ام، و این عمل بازکردن راه تنفسی برای نیروهای گرد آمده در یک جا بود. بیشتر اوقات فراغتم را می‌گرفت، شاید هم بدان جهت بود که من نوعی تشویق از استاد محمد عبدالوهاب دریافت کردم و آن روزی بود که استاد ابراهیم عبدالله یکی از افراد «هیأت ارکستر» وی در آپارتمانی در ساختمان ایمویلیا مارا باهم آشنا ساخت، در آن روز من گفتاری تعارف‌آمیز یا مجامله به خاطر ترانه‌ای غزلگونه که سروده بودم و از آن خوشش آمده بود از او شنیدم.

أصفی و تنسی ... صفوی و وفائی  
واصفح و تقسی ... عبدالقاسی  
و نیز به خاطر ترانه میهنی زیر که در آن نیل را مخاطب ساخته بودم:

لما وهبت الحياة ... وادی الفراعنة الجمیل  
ظنوك جدودنا آله ... اعذر خیالهم یا نیل  
به هر حال در آن مدت که ترانه می‌نوشتیم، هرگز به خاطر نمید که وارد جهان طرب و مطربان و موسیقیدانان شوم، بلکه آنها را تنها به خاطر نوشتن می‌نوشتیم.  
ترانه‌هایم که در آن روزها به جهان برون پا گذاشتند

به زبان فصیح و عامیانه بیارند و هنوز برخی از آنها در دترم روی در پوشیده‌اند و برگهایشان زرد و پوسیده‌اند، از میان آنها ترانه‌های زیر به خاطر ممانده‌اند:

۱- صادق فی‌الایک باللیل شد

۲- سلینی      ۳- سبق‌الیقین مواطی‌ء الساری

۴- رتل نشیدك یانیل      ۵- غلبینی شوقی

۶- ما احلاها الدنيا

برخی از ترانه‌هایم را بسیاری از خوانندگان آن روز، و امروز نیز، خوانده‌اند و یکی از آنها به صورت موسیقی متن يك فیلم سینمایی درآمد. از جمله آن خوانندگان: اسماعیل شبانه، قاید کامل، محمد عبدالمطلب، علی‌المظنون، و همچنین عبدالحلیم حافظ در آغاز کار هنریش، بودند که آن را به یاد نمی‌آورم! رادیو برای چندین سال هشت سرهم آنها را می‌گذاشت، مخصوصاً «ما احلاها الدنيا» را که بیش از ده سال از رادیوهای قاهره و شرق-الادنی و لندن آن را در گوشها فرو می‌خواندند و هیچ روزی نبوده که شنندگان آن را نشنوند.

میس به نوشتن نمایشنامه رادیوئی تک‌برده‌ای پرداختم که به عنوان نمونه نمایشنامه عربی فصیح از رادیو قاهره پخش شد، اکنون نام آن به یادم نیست و تجربه‌ای مختصر به فرد بود که به علتی که بیان آن لازم نیست هرگز آن را تکرار نکردم.

#### د - میان دهه چهارم و پنجم

۱- در برخی از سالهای این دوده برایم آشکار شد که خود را «یافته‌ام» اگرچه بطور مشخص طبعاً محال است. شاید وضعی شبیه به تخمیر شدگی و یا شاید همانند تبلور بود، به هر حال نشانه‌های فعالیت فکری و ادیبیم اندک‌اندک در خلال سالهای این دوره به آشکار گردیدن آغاز نهادند.

۲- تلاشم به ترسیم و نمایش برخی از شخصیت‌های تاریخی تمایل پیدا کرد و دوست داشتم آنان را در قالب داستان درآورم. لذا طرح و خطوطی درباره شخصیت امیر هزمند «عبدالرحمان الثانی» کشیدم، مطالب عشقی ابن ابی ربيعة را درباره «رحلات قلب» نوشتم، انحطاط روحی خلیفه اموی «ولید بن یزید»، و قطره‌ای از دریای جوانمردی سرور جوانان بهشتیان «حسین» را طرح کردم و بالاخره درباره شخصیت‌های گوناگونی قلم زدم.

۳- در ضمن تلاش‌های جزئی در باره ترسیم چهره این شخصیت‌ها، تلاشی «همه جانبه» رشدیافت و رسیده شد تا بزرگترین شخصیت پس از پیغمبر را تصویر کنم و آن شخصیت «علی» بود که سخت مرا به خود شیفته ساخت و علاقه‌ام از نوشتن چند صفحه‌ای درباره آن شخصیت دگرگون شده به شیفتگی و آزی تبدیل شد که همه جنبه‌های گوناگون آن شخصیت را مورد بررسی و ژرفنگری قرار دهم، و بالاخره تبدیل به چشمداشتی شد برای نوشتن تاریخ پس از آن شخصیت از گزیدگان ناب «اهل بیت» و خدا توفیق دهد به ادامه این کار و به پایان رسانیدن این حلقه.

۴- از یاد بردن این مطلب ستم کردن بر حقیقت است که انگیزه‌های زندگی و خواسته‌های آن مرا بر آن داشت که از روی خوشی، یا ناخوشی به تلاشی ساختگی دست‌نخورده از آن تلاش برای نوشتن کتاب‌های درسی که گاه به تحقیقات تاریخی مربوط می‌شد و گاه از آن دور می‌گردید، سود جویم. از آن جمله کتابهایی است که درباره تاریخ و جغرافیا و علوم اجتماعی و علوم نوشتم و اکنون جای شمارش آنها نیست. در نوشتن بعضی از آنها عبدالحمید السّخّار و در نوشتن برخی دیگر سعید السّخّار شرکت داشتند و همه آنها را «دارالمصر للطباعة» در الفجالة منتشر کرد.

۵- فرصتی برای نوشتن داستانهای اسلامی و نقد ادبی در مجله «رسالة الجديده» که در نیمه دوم دهه پنجم درخشید،

برایم پیش آمد.

### کتابچه‌ها و کتابهای ادبی

الف - داستانهای دانش آموز:

\* مجموعه‌ای از داستانهای کودکان، که هر یکی از آنها در کتابچه‌ای يك فرمی یا دو فرمی [۱۶ یا ۳۲ صفحه‌ای] چاپ گردید. حدود ۳۰ تا ۴۰ داستان از این سلسله داستانها منتشر گردید.

\* اقتباس از ریشه‌های خارجی، از انتشارات دار مصر للطباعة از جمله داستانهای قابل ذکر آن: سیندرلا، عروس البحر، الأميرة الصغيرة، روبنسن کروزه، رحلات جلفر [سفرنامه کالیور]، الحقیقة الطائفة [چمدان پرنده]، ملك النهر الذهبی، علی بابا، علاء الدین... و غیره.

### ب- ایناؤنا مع الرسول

\* سلسله داستانهای کوچکی است درباره «سیره شریف نبوی». اینها را بطریقه‌ای - که می‌توانم ادعا کنم بی‌سابقه است - نوشتم، و علاوه بر آن، تربیتی و آموزشی هم بودند. ناشر این آثار هم دار مصر للطباعة بود.

### ج- يوم کیوم عثمان:

\* کتابی است شامل داستانهای اسلامی و عربی (موضوعات گلچینی از تاریخ). در اواخر دهه پنجم بوسیله دار مصر - للطباعة منتشر شده است.

\* لا اعرف، ولم احاول - و صدقنی! تبعی از نقدهای موافق و مخالف.

د- صلیبیه الی الابد [جنگهای صلیبی برای همیشه].

\* آیا جنگ صلیبی به پایان رسیده است؟

این کتاب انواع رفتار و شیوه‌های گوناگون اقدامات غرب در هر دو جناح غرب غربی و غرب شرقی (۱) در برابر شرق اسلامی را بیان می‌کند.

\* این کتاب دو تصویر متقابل را در بردارد: از یکسو «گذشت و بزرگواری شرقی»؛ و از سوی دیگر «کینه غربی» که از هزار سال گذشته تاکنون کوشیده است، هر بار آن را تجدید کند، و از جمله نمودهای آن یاری اروپا به بت پرستی هولاکو برای ریشه کن ساختن مسلمانان است و سپس یاری امروز غرب به صهیونیسم.

\* این کتاب ونگ نوی از بررسی تاریخی و سیاسی است، به صورت «نوجهائی» آنچنانکه در صندوق دنیا است. و درباره آن در نخستین صفحاتش آمده است:

\* «نگرشهایی دزدانه... دور زدنهایی سریع در گذشته و حال، به حوادثی که تاریخ را ساخته‌اند، و به افرادی که حوادث را آفریده‌اند، و به ارزشهایی که افراد را به وجود آورده‌اند» از انتشارات دارالعرفان بیروت است. در حجمی بیشتر از پانصد صفحه.

در خلال این کتاب کوشیده‌ام به واقعتهای تاریخی استناد کنم، و تصاویری از جنبشهای «غربی کردن» شرق و از هم گسیختن پیوندهایش زیر شعارهای مختلف «فرهنگ و تمدن» و اراداتی

ه - الامام علی بن ابی طالب

\* برای این کتاب سه سال وسیله فراهم ساختم و درسی سال آنرا نگاشتم!

در ۲۵۰۰ صفحه و نه جلد می باشد که دارمصر للطباعة نزدیک به بیست و پنج سال طول کشید تا همه را منتشر کرد.  
\* چاپ دوم آن در چهار مجلد بزرگ بوسیله دارالعرفان در بیروت منتشر گردیده است.  
\* و به زبان فارسی برگردانیده شده است.

\* این کتاب تاریخی است تصویری از زندگی و شرح حال امام علی بن ابی طالب که در ضمن آن، سیاست، کارهایش، فلسفه اش، و شیوه زندگی اش آمده است، همان شیوه ای که خود را عقید بدان ساخت تا هر کس می خواهد به شیوه ای شایسته برای انسانیت بلند پایه و با ارزش زندگی کند از آن سرمشق گیرد.

\* خدا را سپاسگزارم که هنگام انتشار نخستین جلد آن تاکنون به خوبی مورد استقبال و پذیرش قرار گرفته است.  
\* نشریه روزانه «ماهی» بدان اشاره کرده است، و ودیع فلسطین نویسنده درباره اش مقاله ای بسیار زیبا در روزالیهوسف نوشت، و مقاله دیگری نیز درباره من و کتاب نوشته شده است که گمان می کنم به قلم استاد احسان بوده است، و همه این مقالات در دهه چهارم قرن و به هنگام انتشار نخستین جلد آن بود.

\* این نکته را هم باید تذکردهم و هرگز فراموش نمی کنم آن حمله شدیدی را که در یکی از مجله های اسلامی آن روز شاید الازهر، البته بطور قطع نمی گویم، بدان کتاب متوجه شد، و علتش هم آن بود که در آن کتاب رفتار دشمنان و مخالفین امام مورد نقد قرار گرفته بود و در نظر آن مجله آنان اهل اشتباه

۱- برای به دست آوردن آمار کمی دقیق متن عربی و ترجمه فارسی به صفحه پانزده و شانزده مقدمه جلد هشتم (همین جلد) مراجعه شود.

نبودند.

\* از آن روز تا کنون ستایشهایی از همه برادران در کشور - های مختلف اسلامی دریافت داشته‌ام. بزرگترین سپاسم را به حضور کسی عرضه می‌دارم که در بیروت از من حسن استقبال کرد، و به حضور امام محمد تقی قمی که امتیاز بزرگ ترجمه شدن کتاب به فارسی متعلق به اوست و مرا قانع کرد که این ترجمه وسیله خیری برای نزدیک ساختن مذاهب اسلامی (شیعه و سنی) به یکدیگر خواهد گشت، چه شیعه برخلاف تصورش خواهد دانست که شخصی سنی مانند من درباره امام در کتاب خود چنین انصافی روا داشته است. سپس از مجله لبنان تشکر می‌کنم که بزرگوارانه از من دعوت کردند از لبنان دیدن کنم و پس از پذیرفتن این دعوت افتخار آمیز شرحی در ۱۴ صفحه درباره من نوشت و عکسم را چاپ کرد و رئیس آن استاد ریاض طه چنان استقبال بزرگوارانه‌ای از من کرد که باتشکر نمی‌توانم پاسخگوی آن گردم.

و- الزهراء : اماینها

زیر چاپ است - تصویری (دقیق از فاطمه دختر پیغمبر خدا است.

واکنون!

امیدوارم این پرگوئیها ناراحت نکرده باشد... لیکن من به همان سخن نخستین خود باقی هستم که: «هرچه را می‌خواهی بنویس و هرچه را خواستی حذف کن»

سلام و تحیات و برکات خدا تراباد!